واره

پیشگامان جنبش‌های خیریه برای آموزش‌های رایگان به دختران بی‌بضاعت چه کسانی بودند

زنان شیردل عصر مشروطیت

آمنه ابراهیمی
تاریخ‌پژوه

در تاریخ ایران‌زمین آن‌جا که سخن از همراهی و یاریگری است، مرد و زن در کنار هم نقش ایفا کرده‌اند. برخی از زنان، شیردلانه کوشیده‌اند با اقداماتی به آرمان‌های والای انسانی خود دست یابند. اسناد تاریخی که اینگونه روایت می‌کنند. بررسی اینگونه اقدامات و فعالیت‌ها، نقش زنان را در فرهنگ‌سازی تاریخ، برای امروزی‌ها روشن می‌کند. آگاهی زنان به حقوق خود در تاریخ معاصر ایران که با تأثیر از فرهنگ مدرن شکل گرفت، همدلی و همراهی زنان را در دستیابی به حقوق طبیعی و اجتماعی‌شان فراهم آورد؛ گونه‌ای نوع‌دوستی که در نوع خود شگرف و ارزشمند است. این دسته از زنان، خود را با مردان همسان می‌دانستند و برای برون‌رفت از سپهر خاص زنانه‌شان، خانه، می‌کوشیدند.

صفحات تاریخ جنبش مشروطه در سال ۱۲۸۵ خورشیدی و پس از آن، بیانگر نقش پررنگ زنانی است که وظیفه‌هایی اجتماعی را در کنار مردان برای تغییر اوضاع برعهده گرفته‌اند. یکی از ابعاد مهم تلاش زنان برای رسیدن به خواسته‌های خود در دوران جدید تاریخ ایران، دستیابی به سواد، تحصیلات و آگاهی از شاخه‌های گوناگون علم و دانش است. اینها برای دستیابی به علم، رنج‌ها و سختی‌هایی از سر گذراندند و برای فراهم کردن زمینه دستیابی دیگر دختران و زنان به این آرمان نیز، فشارهایی را تاب آورده و مصایبی را تجربه کردند. یک وجه از این تلاش‌ها به اقدامات خیرخواهانه آنان در عرصه اجتماعی بازمی‌گردد. این تلاش‌ها در بیشتر زمان‌ها، پراکنده و فردی اما تاثیرگذار و مهم بود. خیرخواهی و یاریگری زنان، برای زنان تنها به این موضوع محدود نمی‌شد و دیگر حقوق اجتماعی و فرهنگی مانند نگهداری و حمایت از دختران بی‌سرپرست و یتیم و ساخت بیمارستان را نیز در برمی‌گرفت.

زنی که به افضل جوانمردان ما تفضل دارد

خدیجه افضل‌وزیری، نوه ملاباجی دربار ناصری، یکی از زنان منحصربه‌فرد در دوران مشروطه به شمار می‌آید. خاندان او به تعلیم و تربیت زنان توجهی ویژه داشتند. خود او در دوران کودکی از شوق رفتن، با لباس پسرانه و همراه برادرانش به مدرسه رفت؛ کاری که گونه‌ای سنت‌شکنی در آن روزگار بود. خدیجه افضل‌وزیری بعدها به زنی دردمند بدل شد که برای بالا بردن آگاهی و سطح سواد زنان از کوششی دریغ نکرد. این درحالی بود که کسی تحصیل زنان را برنمی‌تابید و دختران بیشتر در سنین پایین به خانه ملاباجی‌ها، پیرزنانی با سواد مکتب‌خانه‌ای می‌رفتند تا قرآن، اخلاق، شرعیات و هنرهای خانگی بیاموزند. صدای خدیجه افضل، در این دوران، دردمندانه آرمان‌های والای زنان را در برهه‌ای پرحادثه بیان می‌کند، «ای باغیرتان وای آنان که ما بیچارگان را در ... جاده بطالت گذاردید ... چرا نباید زنان ایران تحصیل کنند و شریک غم و الم مملکت باشند و بدانند امروز بر سر این مملکت بی‌نوا چه می‌آید؟ تا بفهمند دشمن آب و خاکشان کیست؟ تا بدانند دست اجانب در مملکتشان چه می‌کند؟ تا خواستند بعضی‌ها حرف بزنند بزرگترها گفتند آخر شما زن هستید شما را چه به این کارها؟ باید شما فکر خانه‌داری باشید!» او در روزنامه تمدن با ارایه تصویری از وضع زنان در عصر قاجار و لزوم برابری زن و مرد، نوید می‌دهد که با تأسیس مدرسه و توجه به آموزش دختران می‌توان گام‌هایی موثر در زمینه ترقی وضع مملکت برداشت. از همین‌رو بود که امیدوارانه می‌نویسد «بواب سعادت به روی زن‌های این مملکت هم باز و نسوان پایتخت از این به بعد پای مفاخرت به مدارج عالیه خواهند نهاد. ایام نحسی و بدبختی نسوان از این به بعد سرآمده، دختران یتیم این پایتخت با اعانه و توجه مردان دین‌پرست غیرتمند با کمال خوشی و شرف زندگانی خواهند کرد».

دختران دانش‌آموز مدرسه‌های نوین در ایران

بی‌بی خانم افضل همزمان با بالا گرفتن تب‌وتاب مشروطه‌خواهی و آغاز دگرگونی‌های جدی اجتماعی و فکری در ایران، در سال ۱۳۲۴ قمری (۱۲۸۵ خورشیدی) مدرسه‌ای دخترانه تأسیس کرد که با مخالفت متعصبان به تعطیلی کشیده شد. کوشش‌های بی‌بی برای بازگشایی مدرسه تا یک‌سال به سرانجامی نرسید تا این که توانست مدرسه را اما با محدوده سنی بین ۴ تا ۶ سال دوباره راه‌اندازد. وی پس از مدتی در مدرسه خود یک دارالایتام هم بنیان گذارد و عده‌ای از دختران بی‌سرپرست را زیر چتر حمایتی خود گرفت. بانویی دیگر در این زمان به نام طوبی آزموده از وی تقاضای شغل معلمی در مدرسه را کرد اما به سبب اعلام عدم نیاز، خود به بنای مدرسه‌ای برای دختران همت گماشت که ناموس نام گرفت. این مدرسه نیز آغازگر راهی دیگر در آموزش رایگان به دختر کان ایرانی بود.

> **پس از شکل گیری مجلس اول مشروطه، زمینه فعالیت زنان آسان‌تر شد. انجمن مخدرات وطن در سال ۱۳۲۹ قمری توسط آقابیگم، دختر شیخ‌هادی نجم‌آبادی تأسیس شد. اعضای انجمن ۶۰ نفر بودند که تصمیم گرفتند برای ایجاد یتیم‌خانه، مدرسه و اکابر دخترانه بکوشند**

اقدامات خیرخواهانه بی‌بی تنها به حیطه آموزش محدود نمی‌شد «خانم افضل معلمه دبستان دوشیزگان که به افضل جوانمردان تهران ما تفضل دارد، یک قطعه طلا قلابه الماس از مخارج شخصی خودش که مادر گرامی‌شان ماهی دو تومان می‌داده، قناعت و اقتصاد نموده بود. حال فلاکت اشتمال آفت‌زدگان بازار را منظور داشته به اداره ایران‌نو فرستاده‌اند که در وجه مستحقین آن آتش‌زدگان کارسازی شود. البته درجه مردمداری، نیکوکاری، بیچاره‌نوازی، رحم و مروت این یگانه فاضله را دولتمندان پایتخت تهران باید نمونه امثال قرار داده و پیروی نمایند. و بعضی از معتبرین که حضورا استعانت نمودیم ما را به وعده امروز و فردا امیدوار نموده در دادن اعانه تعلل ورزیدند. آن فرزندی که در آغوش مادر عالمه‌ای تربیت شده پرورش نیابد لامحاله با تازیانه تنبیه روزگار گرفتار می‌شود».

ادامه فعالیت‌های زنان پس از مجلس اول

پس از شکل گیری مجلس اول مشروطه، زمینه فعالیت زنان آسان‌تر شد. انجمن مخدرات وطن در سال ۱۳۲۹ قمری توسط آقابیگم، دختر شیخ‌هادی نجم‌آبادی تأسیس شد. اعضای انجمن ۶۰ نفر بودند که تصمیم گرفتند برای ایجاد یتیم‌خانه، مدرسه و اکابر دخترانه بکوشند. انجمن خواتین و شرکت خیریه خواتین ایران نیز اقداماتی فراوان برای سازماندهی یتیم‌خانه‌ها، مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها و گردآوری کمک‌های مردمی پایه‌گذاردند. این انجمن‌ها حتی مجامع هنری، اجتماعی و فرهنگی را نیز مورد توجه قرار دادند و در برنامه‌های خود گنجاندند تا دختران به عرصه فعالیت‌هایی اینچنین نیز وارد شوند. در فراخوان یکی از این برنامه‌ها اینگونه آمده است: «عموم خواتین محترم برای مقاصد خیریه از قبیل یتیم‌خانه، مریضخانه و مدرسه دختران، از روی پروگرام وزارت‌علوم و... و مجلس کنفرانس و سینماتوگراف دعوت به عمل می‌آید ... حضرت سردار ملی ستارخان و سالار ملی باقرخان نیز حضور خواهند داشت». سپس در خبرهای آن روزگار می‌خوانیم که «خانم‌های ایران یک شرکت خیریه درست کرده‌اند و دیروز که جمعه بود، در پارک اتابک یک مجلس کنفرانس و سینموتوگراف دادند و با پولی که جمع می‌شود می‌خواهند یتیم‌خانه، مریضخانه و مدرسه برای دخترها درست بکنند». این موارد همه بیانگر تلاش‌های زنان برای برون‌رفت از محیط محدود سنتی و حرکت به سوی زندگی جدید است؛ دنیایی که همه مردم به‌ویژه زنان در آن با سازوکارهای جدید از نعمت سواد بهره‌مند می‌شوند و همدلانه برای آینده‌ای روشن دست در دست هم می‌دهند.

پردگیان و مستورات به «بیرونی» پای می‌گذارند

تأسیس دو مدرسه دیگر با عنوان پردگیان و مستورات به‌وسیله دختران دره‌المعالی که در منزل پدری‌شان برپا شد از دیگر فعالیت‌های زنان برای زنان است. هر کدام از این مدرسه‌ها ۴۰ کودک یتیم از سادات و فرودستان را به‌طور رایگان نگه‌می‌داشتند و تعلیم می‌دادند. پس از دوران کوتاه استبداد صغیر محمدعلی شاهی که با فتح تهران از سوی مشروطه‌خواهان سراسر کشور پایان یافت، باز از اخبار روزنامه‌ها آگاهی‌هایی درباره مدرسه‌های خیریه و فعالیت زنان در این عرصه به دست می‌آوریم. مدیر مدرسه حشمت‌المدارس در یکی از روزنامه‌ها می‌نویسد، «۱۲۰ شاگرد که اکثرا ایتام بی‌بانی و بی‌باعث هستند در آن‌جا رایگان تحصیل می‌کنند. خانم آقای سردار اسعد و سردار بهادر از سران بختیاری جهت بازدید به مدرسه رفته بعد از امتحان دانش‌آموزان به هر یک ۵ شاهی پول سفید به مدیره ۵۰ تومان تحت نام اعانه به معلمین ۲ عدد ۵ هزاری طلا و به فراش‌ها و مستخدمین هر نفر یک ۵ هزاری داده بودند».

البته این گونه فعالیت‌ها در این برهه تنها به مردم، قشر مرفه و روشنفکر مختص نمی‌شد؛ دولت مشروطه نیز با تدابیری به برپایی مدرسه برای دختران همت می‌گماشت. در این زمان تقریبا طبق آمار در دسترس، ۷۹۰ نفر دختر که ۱۹۹ نفر آنها رایگان تحصیل می‌کردند در اینگونه مدرسه‌ها درس می‌آموختند. عمده این اقدامات، دستاورد تلاش خیرخواهانه و پیگیر زنانی بود که در عرصه آموزش به دختران، مادران و زنان فردای میهن‌شان، به‌ویژه طبقه تهی‌دست و بی‌بضاعت اهمیت می‌دادند. آنها تحصیل را تنها به قشر ثروتمند و طبقات بالای جامعه منحصر نمی‌دانستند. این زنان شیردل، در جامعه سنتی آن زمان ایران که البته سودای ترقی در سر می‌پروراند، با هر گام‌شان آینده‌ای متفاوت را برای دختران ایران رقم می‌زدند؛ می‌کوشیدند آنها را از حصار خانه‌ها و ماندن در سپهری کاملا زنانه برهانند و به عرصه جامعه و فعالیت‌های اجتماعی سوق دهند تا دوشادوش مردان برای کاستن رنج‌ها و مشکلات کشور کاری کنند.

دامگه حادثه

پرستار فلورانس نایتینگل؛ پیام‌آور بهبودی برای مجروحان جنگی و بیماران

فرشته‌ای فانوس به دست برای یاری می‌آید

نیکوکاری و انسان‌دوستی، گاه چنان با تار و پود جان یک فرد درهم‌می‌آمیزد که می‌تواند نام او را با واژه یاری‌گری همسان کند. برای مردم اروپا فلورانس نایتینگل، چنین پدیده‌ای است. نام او که می‌آمد، جنگجویان مجروح، آرامشی در دل احساس می‌کردند؛ گویی زخم‌هایشان رو به التیام می‌رفتند. این بانوی خوشنام، به دل حادثه می‌زد تا به یاری خداوند شفابخش باشد. او اما چگونه توانست در این راه گام نهد؟

ندایی به گوشم می‌رسید؛ از کودکی، از سوی خدا که باید برای بهبود بیماران و بی‌پناهان کاری کنم. این جملات از زبان فلورانس نایتینگل، بنیان‌گذار پرستاری نوین شنیده شده است؛ کسی که برخلاف آنچه خانواده‌اش می‌خواستند ریاضی بخواند، به مداوای بیماران، پرستاری و مراقبت از آنها علاقه داشت و برای رسیدن به هدف خود به عرصه‌ای پر از رنج و سختی پا گذاشت.

زاده فلورانس، راهی جبهه‌های جنگ

فلورانس نایتینگل، معروف به بانوی چراغ در دوازدهم می سال ۱۸۲۰ میلادی در فلورانس ایتالیا زاده شد. پدر و مادرش اهل انگلیس بودند و پس از گذشت مدتی از تولد دخترشان به انگلیس بازگشتند. پدر فلورانس از دانش‌آموختگان دانشگاه کمبریج بود و خود تعلیم کودکان‌اش را برعهده گرفته بود. فلورانس افزون بر آموختن زبان‌های گوناگون، از همان ابتدای زندگی به کتاب مقدس عشق می‌ورزید و آنگونه که خود بعدها روایت کرده است، در اثر خواندن آن، نداهایی به قلب‌اش روانه می‌شد. او سرانجام در زمینه پرستاری تحصیل کرد. در نگاه مردمان آن روزگار، پرستاری شغلی مناسب برای یک زن به‌شمار نمی‌آمد. فلورانس اما بدان عشق می‌ورزید. او در سفرهایش به اروپا و مصر توانست وضع درمانی و بیمارستان‌های کشورهای مختلف را از نزدیک ببیند. مدتی در بیمارستانی در مصر خدمت کرد، سپس در لندن مدیریت بیمارستانی را برعهده گرفت. در سال ۱۸۵۳ که میان عثمانی و روسیه جنگ درگرفت، فرانسه و انگلیس به جبهه عثمانی یاری می‌رساندند. روزنامه تایمز لندن هنگام جنگ اعلام کرد بیمارستان‌های نظامی انگلیس وضع خوبی ندارد. تنها ۲۰ پرستار در جنگ حضور داشتند، بدون آن که بیمارستانی برپا باشد و وسایلی نیز برای پانسمان مجروحان در دسترس قرار گیرد. این خبرها فلورانس را برانگیخت با کمک وزیر جنگ انگلیس همراه ۳۴ پرستار به جبهه‌ها راهی شوند. او دلیرانه به جبهه‌ها رفت تا به زخمیان یاری برساند. اقدامات فلورانس برای بهبود وضع وسایل پزشکی در اردوگاه‌ها، باوجود مشکلات فراوان، توانست در آمار تلفات جنگ کاهش چشمگیری پدید آورد. او بانویی دلسوز بود. شب‌ها چراغ بر دست به بالین مجروحان و بیماران می‌رفت و احوال آنان را می‌پرسید، از همین‌رو به بانوی چراغ به دست شهرت یافت. فلورانس زیر فشار کاری، به یک بیماری شبیه تب تیفوس یا مالاریا دچار شد. تعداد زیادی در آن زمان بر اثر این بیماری جان خود را از دست دادند. فلورانس اما زنده ماند، در حالی که قوای بدنی‌اش رو به ضعف گذاشته بود.

نام فرشته نجات بر سر زبان‌ها افتاد

فلورانس در اثر اقدامات پیگیر و موثرش مورد توجه حکومت وقت انگلستان قرار گرفت. بدین ترتیب موسسه‌ای برای سلامت ارتش افتتاح کرد. فلورانس همچنین با کمک‌های مردمی که برای او در جبهه فرستاده بودند، آموزشگاه پرستاری نایتینگل را در سال ۱۸۶۰ میلادی در لندن برپا کرد. این آموزشگاه نخستین دانشکده پرستاری دنیا به شمار می‌آید. دو اصل مهم و اساسی این آموزشگاه بر این مبتنی بود که پرستاران باید در رشته تخصصی خود آموزش ببینند و نیز نظم و اصول اخلاقی را رعایت کنند. فلورانس بدین‌سان توانست حرفه پرستاری را از شغلی مهجور برای زنان، به شغلی آبرومند و حتی ویژه زنان تبدیل کند؛ شغلی که با عشق و عاطفه مادرانه و زنانه می‌آمیخت و زن را در جایگاهی بهبوددهنده و شفابخش تصویر می‌کرد. وی بعدها با فردی به نام ویلیام فار که از پزشکان خیرخواه نظامی بود، تا دو دهه دیگر به فعالیت‌های نیکوکارانه در زمینه پزشکی ادامه داد. فلورانس برای نخستین‌بار مدرسه عالی آموزش پرستاری را در لندن به راه انداخت و خود مدیریت آن را برعهده گرفت. او با جسمی ضعیف همچنان به کار می‌پرداخت و آوازه‌اش مرزها را درمی‌نوردید. شهرت او حتی به هند هم رسید و یک نیکوکار هندی را بر آن داشت تا برای تأسیس بیمارستان با وی همکاری کند. فلورانس نایتینگل سرانجام بر اثر رنج‌های فراوان که برای زنده نگه داشتن و بهبود انسان‌های بسیاری بر او وارد شد، در روزهای پایانی عمر نابینا شد و در سال ۱۹۱۰ میلادی درگذشت.

بانوی فانوس به دست در زندگی ۹۰ ساله خود بر این باور بود که شغل پرستاری‌اش دعوتی از سوی خداست، از این‌رو هر چه داشت در خدمت به بیماران به کار گرفت. فلورانس حتی ازدواج نکرد تا فارغ از دغدغه خانواده به هدف والای خود بپردازد. او در بیمارستان‌ها به وضع روحی بیماران توجهی خاص داشت و همواره پیام‌هایی پرامید برای بیماران به ارمغان می‌آورد. همین مهرورزی بود که در بهبود بیماری‌های جسمی آنان موثر می‌شد. خدمات بی‌نظیر او در حرفه پرستاری به‌ویژه برای مجروحان جنگی، توجه ملکه ویکتوریا را تا بدانجا برانگیخت که در سال ۱۸۸۳ میلادی مدال سلطنتی صلیب‌سرخ را به او اهدا کرد. صلیب‌سرخ جهانی بعدها نام خود را از این مدال گرفت.

گنجینه

بختیاری‌ها در شهر و روستا به کمک خویشاوندان عزادار می‌روند

«سرباره» صندوقی برای کمک به سوگواران

مرگ غم‌انگیزترین اتفاقی است که سرنوشت آدمیان بدان گره خورده است. این حادثه غمناک همواره در منظر مردمان مختلف تعابیر و تفاسیر خاصی داشته است. چنانکه روشن است برگزاری مراسم سوگ در میان اقوام و ملت‌های مختلف شکلی ویژه دارد که به صورت رسمی معنادار تا به امروز در میان بسیاری از مردمان خودنمایی می‌کند و در بافت فرهنگی جایگاهی ویژه دارد. خانواده متوفی در لحظات سخت از دست دادن کسان نزدیک و دور، همدلی و همراهی می‌خواهند تا درد از دست دادن عزیزشان التیام یابد و غم دلشان فرونشیند. در میان قوم بختیاری از دیرباز چه در شهر چه در روستا، برگزاری مراسم عزا از مهم‌ترین و پرهزینه‌ترین سنت‌ها به شمار می‌آید. در این سنت، نوعی همدلی و همیاری در میان همه افراد ایل دیده می‌شود. عشق، علاقه و الفت میان خویشان سبب پیوند و همدلی بیشتر میان آنهاست. خانواده عزادار لحظه‌ای تنها گذاشته نمی‌شوند. بختیاری‌ها در مراسم خیرات، برای تامین هزینه مراسم عزا که معمولا سنگین است، با یاریگری نزدیکان و خویشاوندان، باری از روی دوش خانواده عزادار برمی‌دارند. این مهم برای خانواده‌های کم‌بضاعت اهمیتی درخور توجه دارد و بی‌تردید در سبک کردن بار برگزاری مراسم سوگ اهمیت می‌یابد. در شهرها کمک برای برگزاری این مراسم با دادن مبالغی نقدی و در میان روستاییان با دادن چند رأس گوسفند، چای، خشکبار، برنج و ... صورت می‌گیرد. به این رسم در اصطلاح محلی «سرباره» می‌گویند. این رسم در میان عشایر بسیار مهم است. صاحب عزا چادری برپا می‌کند و مردمی که برای دلداری می‌آیند، سرباره می‌کنند. این مراسم در میان عشایر تا یک‌سال هم به درازا می‌کشد، از آن‌رو که شاید برخی از طوایف در سفر باشند و نتوانند به موقع در مراسم شرکت کنند. آنها به این ترتیب فرصت و زمان بیشتری دارند تا برای تسلیت گفتن و دادن سرباره حاضر شوند. این رسم در میان شهریان نیز شکلی خاص یافته و اهمیت خود را نیز حفظ کرده است. در شهرها در محل سوگواری صندوق‌هایی با پوشش سیاه می‌گذارند تا کسانی که برای شرکت در مراسم عزا می‌آیند کمک‌های نقدی خود را درون صندوق بیندازند. افرادی که سرباره می‌دهند برای آن که شناخته شوند مبلغ پول را با یادداشت کردن نام خود در پاکتی می‌گذارند و به صندوق می‌اندازند. در میان برخی از طوایف بختیاری، قبول نکردن سرباره نوعی توهین به یاریگران تلقی می‌شود. این رسم همچنان در میان قوم بختیاری اجرا می‌شود، حتی آنها که کدورتی از یکدیگر دارند نیز در مراسم حاضر می‌شوند و رسم را به جا می‌آورند.

تداوم اینگونه سنت‌های پسندیده، نسل به نسل، موجب التیام و تسکین رنج‌های خانواده‌ها در زمان از دنیا رفتن عزیزان می‌شود. چنین آیین‌هایی انسان‌ها را همواره به یاد ارزش‌هایی می‌اندازد که نیکویی و نیکوکاری، معیار انجام آنها تلقی می‌شده است. دستگیری از نزدیکان و دوستان، نیازمندان و فقیران و همدردی با سوگواران و سوگ‌دیدگان، در جامعه ایرانی با وجود همه دگرگونی‌ها، باز بیانگر آن است که کورسوهای امید همچنان در این جامعه زنده‌اند و تداوم می‌یابند.

بال فیروزه

راز عینک سواران شاهسون دوران قاجار

میرغفار صحیحی‌اسکویی | پژوهشگر حوزه بینایی‌سنجی

دیدن عینکی ویژه بر چشم سواران شاهسون روزگار ناصرالدین شاه قاجار در منطقه پیرامونی قزوین برای آرتور دوگوبینو نویسنده، خاورشناس و سیاست‌مدار فرانسوی حتما چنان تازگی داشته که او را به وجد آورده تا درباره‌اش در سفرنامه خود بنویسد. او در سفرنامه خود با نام «سه‌سال در ایران» ماجرا را اینگونه توصیف کرده است: «فردا برف بسیاری بارید و اثری از جاده نمایان نبود، ولی یکی از کارکنان چاپارخانه داوطلب شد که تا منزل آینده ما را همراهی نماید و راه را به ما نشان بدهد و در عوض، انعامی دریافت نماید. با اینکه چنین راهنمایی با ما بود، باز قدری راه را گم کردیم و عاقبت، وجود یک کاروانسرای خرابه که از دور نمایان گردید، ما را وادار کرد که راه خود را تصحیح نماییم ... من اسب جوان و با حرارتی داشتم که به هوای بد توجهی نداشت و در تمام طول خط سیر می‌رقصید و راه می‌رفت. در بین راه، به یک عده از سواران شاهسون رسیدیم که به طرف قزوین می‌رفتند. سواران مزبور، همگی عینک داشتند و این موضوع باعث حیرت من گردید، زیرا این نخستین مرتبه بود که من در ایران، سواران محلی و عشایر را با عینک می‌دیدم».

این سواران شاهسون در دوره‌ای، میانه‌های عصر قاجار، این عینک ویژه را بر چشم زده بودند که هنوز عینک به‌عنوان ابزاری رایج در میان مردم شهرنشین ایران هم درنیامده بود، چه رسد به این که عشایر از آن بهره بگیرند. عینک این عشایر شاهسون اما گونه‌ای دیگر بوده است. دوگوبینو توصیف کوتاه اما کاملی از آن به دست می‌دهد «عینک‌هایی که سواران شاهسون به چشم زده بودند، از شیشه نبود، بلکه از موی اسب بافته شده و خلل و فرج بسیار داشت. خاصیت این عینک‌ها این است که وقتی از خلل و فرج موی اسب به خارج نگاه می‌کنید، سفیدی برف، باعث خیرگی چشم نمی‌شود و نیز از تأثیر ناگوار مه غلیظی که اطراف فرا گرفته است، می‌کاهد، زیرا ذرات این مه، به قدری سنگین است، وقتی به چشم می‌خورد، مثل سوزن باعث آزار چشم می‌شود. وقتی که سواران شاهسون را با عینک بومی دیدم، من نیز تصمیم گرفتم که عینک بزنم و از آن پس احساس نمودم که دیگر مه غلیظ، چشم مرا آزار نمی‌دهد».

عینک‌سواران شاهسون که می‌شود آن را «عینک مه‌شکن (توری)» نامید، برای نخستین‌بار است که از سوی دوگوبینو معرفی می‌شود و در جایی دیگر از تاریخ نمی‌توان از آن سراغی گرفت. این ابتکار عشایر ایران را می‌توان کوششی برای رویارویی با سختی‌های طبیعت به شمار آورد؛ بدین‌معنی که انسان در هر سرزمین و اقلیمی، هنگامی که ناچار باشد، در هر شرایط سخت به حرکت خود ادامه خواهد داد و برای رفع مشکلات از امکاناتی که در اختیار دارد، بهره‌برداری لازم را خواهد برد. عینک‌سواران شاهسون، پس از گونه‌ای عینک روزنه‌ای در دوره ساسانی و نیز عینک حفاظتی کیمیاگری در سده پنجم هجری، سومین گونه عینکی است که ذبیح‌الله منصوری، مترجم سفرنامه دوگوبینو، در کتاب‌هایش به‌عنوان عینک ایران معرفی کرده است.

آرتور دوگوبینو

عینک طلا؛ تجملی بر دیدگان مبارک!

سفرنامه‌ای دیگر که در آن پدیده عینک توجه شده، سفرنامه سدیدالسلطنه در دوره مظفرالدین شاه قاجار است. محمدعلی‌خان سدیدالسلطنه مینابی از مجموعه سفرهای خود از بوشهر به تهران و مشهد و از آن‌جا از راه تهران به کربلا و البته سفر یک ساله دیگر به تهران در سال ۱۳۰۸ خورشیدی، از عینک طلای شاه قاجار سخن به میان می‌آورد «در خیابان سپهسالار به موکب ملوکانه برخوردم. از دوشان تپه مراجعت می‌فرمود. عینک طلا به چشم زده و جبّه خز روی دوش گرفته و به نظر رأفت بشاشت به رعایا می‌نگریستند. ملتزمین رکاب، تقریباً سیصد نفر بودند ... هرجا نشانی از عینک یافتیم، به دقت مورد مطالعه قرار دادیم». این که جنس عینک شاه از طلا بوده است، می‌تواند هم بیانگر نگاه اشرافی به یک ابزار پزشکی، هم گویای جنبه‌های تزیینی عینک در میان رجال آن روزگار باشد. همچنین اشاره سفرنامه‌نویس به جست‌وجو برای یافتن و مطالعه عینک در «هر جا» می‌تواند نشانه‌هایی از تلاش ایرانیان دوره قاجار برای گسترش علم اپتیک در کشور و «وادار ساختن» مردمان آن روزگار برای بهره‌گیری از عینک را به ما بنمایاند.

عینکی با عدسی‌هایی از جنس یاقوت

عینک طلا، گویی در آن زمان رواج بیشتری نسبت به دیگر نمونه‌های عینک داشته است. این مسأله را می‌توان از یادآوری آن در سفرنامه‌ای دیگر دریافت. مرتضی قلی‌خان صولت‌السلطنه که در میانه‌های دوره قاجار، از سوی سردار ظفر بختیاری حاکم کرمان و بلوچستان به‌عنوان ضابط و والی بلوکات خمسه (جیرفت، رابُر، اسفندق، رودبار، ساردوئیه) منصوب شده بود، در سفری به عتبات عالیات به سال ۱۳۲۸ قمری، عینکی از جنس طلا در بازار بغداد می‌خرد که شرح خرید آن را در سفرنامه خود آورده است. آنگونه که صولت‌السلطنه روایت کرده است، عینک از طلا ساخته شده و جنس عدسی‌های آن یاقوت بود و بیشتر جنبه تزیینی داشت. او عینک گرانبهایش را گویا تا پایان عمر نگاه داشته بود. پس از مرگ وی، یکی از ورثه عینک طلایی با عدسی‌های یاقوتی را هفتادهزار تومان می‌فروشد و آن عینک ارزشمند بغدادی اکنون مشخص نیست چه سرنوشتی پیدا کرده است.